

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۷، ویژه فلسفه و کلام

تبیین حقیقت شرط «قدرت بر تکلیف»

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۷/۰۵/۲۰

زینب کردی*

چکیده

برای اینکه انسان بتواند به انجام تکالیف الهی بپردازد، شرط اساسی آن، «قدرت» بر انجام تکلیف است. چرا که تکالیف الهی به منظور رسیدن انسان به نتایج عمل به آنها وضع شده، از این رو حکمت الهی اقتضا دارد که این تکالیف، متناسب با توانایی‌های مکلفین باشد. در تبیین چیستی قدرت، برخی متکلمان قدرت را در توانش‌های جسمانی و سلامت اعضا و جوارح برای انجام اعمال خلاصه نموده‌اند؛ برخی دیگر از متکلمان قائلند به آنکه، قدرت آن است که فاعل بتواند کاری را انجام دهد یا ندهد. از نگاه فلاسفه، قدرت عبارت است از بودن فاعل به گونه‌ای که هرگاه بخواهد بکند و هرگاه بخواهد نکند. نظر به آن که تعریف متکلمان از قدرت، به راهیابی حیث امکانی در ذات واجب تعالی می‌انجامد و تعریف فیلسوفانه از قدرت، با اختیار انسان سازگار نمی‌باشد، در مقاله‌ی پیش روی با عنوان "تبیین حقیقت شرط «قدرت بر تکلیف»"، درصددیم به روش عقلی، تبیین بهتری از حقیقت قدرت ارائه دهیم. مهم‌ترین نتیجه‌ی به دست آمده آن است که قدرتی که شرط تکلیف است، وصفی وجودی و حقیقتی وجدانی است، که ارائه‌ی تعریف از آن بسیار دشوار می‌باشد. فی الجمله می‌توان گفت: قدرت بیانگر نحوه‌ای از وجودی است که در اثر تلاش‌های علمی، عملی و معنوی انسان، قابل تکامل یافتن می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: تکلیف، شرایط تکلیف، قدرت، قدرت کلامی، قدرت فلسفی.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

یکی از مباحث مهم در مذهب امامیه، مسئله‌ی تکلیف و شریعت است. عمل به تکلیف، همیشه تأثیرگذار بوده است و نقش اساسی برای دستیابی انسان‌ها به سعادت و نجات ایفا می‌کند. به طور کلی یک امر لازم، به منظور تکامل در مسیر بندگی، حرکت انسان در چارچوب تکالیف الهی است. انسان از جمله‌ی موجوداتی است که به لحاظ درجه‌ی هستی، موجودی ناقص است اما استعداد و قابلیت کمال هم در او وجود دارد. خداوند متعال خواستار آن است که مستعد کمال را به کمال خود برساند، زیرا خداوند کمال محض است و آنچه اصالتاً مورد تعلق اراده‌ی الهی واقع می‌شود جهت کمال و خیر مخلوقات و به عبارتی تکامل آن‌ها است. ولی چون لازمه‌ی تکامل اختیاری انسان، امکان تنزل و سقوط هم هست که در اثر پیروی از هواهای نفسانی و انگیزه‌های شیطانی حاصل می‌شود، چنین سقوط اختیاری هم به تبع مورد اراده‌ی الهی واقع خواهد شد. از این رو انسان، نیازمند شناخت صحیح راه‌های خیر و شر است. لذا خدای متعال به خاطر لطف، حکمت و رحمانیتش، انسان را به آنچه موجب خیر و مصلحت اوست امر فرموده و از آنچه موجب فساد و سقوط اوست نهی کرده است تا وسیله‌ی حرکت تکاملی او فراهم گردد. این اوامر و نواهی خداوند متعال، بیانگر تکالیف الهی می‌باشند.

برای اینکه انسان بتواند به انجام این تکالیف بپردازد، شرایطی لازم است از جمله اینکه، قدرت بر انجام تکلیف داشته باشد. در واقع شرط اساسی هر مکلفی، «قدرت» بر انجام تکلیف است. زیرا تکلیفی که امکان طاعت نداشته باشد لغو و بیهوده خواهد بود.

فلاسفه و متکلمانی که مفسران و شارحان مفاهیم دینی می‌باشند، هرکدام «قدرت» را از زاویه‌ی خاصی تعریف و تبیین نموده‌اند که هیچ یک از این تعاریف، خالی از اشکال نمی‌باشد. از این رو بررسی حقیقت قدرت به عنوان شرط تکلیف به منظور پی بردن به

مقدار تکالیف مورد انتظار از انسان، برای عمل به آن و رسیدن به رستگاری و نجات، ضروری به نظر می‌رسد.

۱- مفهوم شناسی قدرت

قوه و نیرو نیازی به تعریف ندارد؛ عاملی که اثری از او ناشی می‌شود به نام قوه یا نیرو نامیده می‌شود. هر موجودی از موجودات جهان منشأ یک یا چند خاصیت و اثر هست؛ لذا در هر موجودی، اعم از جماد و نبات و حیوان و انسان، قوه و نیرو وجود دارد. حال اگر این قوه و نیرو با شعور و ادراک و خواست توأم باشد به نام «قدرت» و یا «توانایی» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۱؛ مصباح، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۱۳؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ص ۸۳؛ رجبی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۰۹).

قدرت، در برگیرنده‌ی قدرت بر اعمال درونی مانند نیت، ایمان آوردن، رضایت و خشم، محبت و دشمنی، تصمیم‌گیری و قدرت فیزیکی بر عمل خارجی است (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۰۹).

۱-۱. معنای قدرت در لغت

معنای لغوی قدرت درباره‌ی انسان و خدا متفاوت است. هر گاه انسانی با این واژه وصف شود در آن صورت، قدرت اسمی است برای شکل و هیئتی از او که می‌تواند چیزی از کاری را انجام دهد. و هرگاه خدای تعالی با واژه‌ی قدرت وصف شود در آن صورت نفی عجز از او شده است و هیچ کس غیر از خدا به قدرت مطلق موصوف نمی‌شود، هرچند لفظاً قدرت به صورت مطلق درباره‌ی انسان به کار رود بلکه حق این است که گفته شود: قَادِرٌ عَلٰی کَذَا و از این روی هیچ احدی غیر از خداوند با واژه‌ی قدرت از وجهی توصیف نمی‌شود مگر اینکه از جهت دیگر با عجز وصف شود و خداوند متعال کسی است که از هر جهت عجز و ناتوانی از او منتفی است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲م، ص ۱۳۷).

۲- بررسی تعاریف قدرت در اصطلاح کلام و فلسفه

به منظور تبیین شرط قدرت بر تکلیف، نقد و بررسی تعاریف متکلمان و فیلسوفان از قدرت، ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۲. تعاریف متکلمان از قدرت

علامه حلی(ره) در کشف المراد می‌نویسد:

«ما معتقدیم که خداوند متعال فاعل مختار است [یعنی همان قادر بودن] نه اینکه فاعل موجب باشد و پیش از اثبات، فاعل مختار یا قادر عبارتست از کسی که: به قول حکماء ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل و یا به قول متکلمین: یصح منه الفعل و الترك، فی المثل ما انسانها نسبت به صوم ماه مبارک فاعل مختاریم یعنی فعل و ترک آن هر دو برای ما مقدور است و اگر بخواهیم انجامش داده و اگر نخواستیم انجام نمی‌دهیم. بر همین اساس جمع کثیری از افراد بشر با اراده و اختیار خود روزه می‌گیرند و جمع بیشتری هم با اراده و اختیار روزه را ترک می‌کنند و...» (محمدی، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

خواجه طوسی(ره) قدرت را کیف نفسانی و صفت فاعل با شعور و «مصححه للفعل بالنسبه» (مصحح نسبت دادن فعل) تعریف کرده است. علامه حلی(ره) در شرح تجرید الاعتقاد، مراد خواجه از «نسبت» را نسبت به فاعل می‌داند. یعنی قدرت سبب می‌شود که بتوان فعل را به قادر نسبت داد چون اگر از فاعل بی‌شعور فعلی صادر شود مانند سنگی که بیفتد و سری بشکند یا کسی را بکشد کشتن را به سنگ نسبت نتوان داد و به عبارت دیگر فاعل مختار فاعل است نه فاعل مجبور.

وی در ادامه می‌فرماید: «وتعلّقها بالطرفین»؛ قدرت به دو طرف تعلق می‌گیرد هم به کردن کار و هم نکردن آن و آنکه بر یک طرف قدرت دارد موجب است یعنی مجبور است نه قادر و اشاعره گویند مردم بر یک طرف قدرت دارند با این حال قادرند و آن صحیح نیست (حلی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۸).

ایشان در کتاب «قواعد العقائد» در توضیح «قادر» می‌نویسد:

«قادر کسی است که انجام فعل از وی ممکن است و فعلش را به اختیار خود انجام می‌دهد، نه اینکه فاعل موجب باشد، که صدور فعل از وی واجب و دائمی است» (طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۰).^۱

آنچه که در این تعاریف به چشم می‌خورد تأکید بر دو طرفه بودن قدرت می‌باشد. یعنی هر دو طرف فعل و ترک نسبت به فاعل مختار، یکسان است، بنابراین اگر فاعل، همیشه فعلی را انجام دهد، مختار نخواهد بود. از این رو قدرت منحصر می‌باشد به آنکه شأنیت هر دو (فعل و ترک) را داشته باشد.

مرحوم لاهیجی در گوهر مراد نیز، قدرت را همین گونه تبیین می‌نماید:

«بدان که قدرت به معنی قوه و توانایی است و توانایی بر حالتی و صفتی اطلاق کنند که فاعل را نظر به فعل و ترک هر دو باشد. مثلاً گویند که زید تواند که کتابت کند، بنابراین که تواند هم کتابت نکند و نگویند مثلاً که آتش تواند بسوزاند، به سبب آنکه نتواند که نسوزاند. پس قدرت، امکان صدور فعل و ترک باشد نظر به فاعل به طریق تساوی، پس رجحان احدهما لا محاله محتاج باشد به مرجّحی که آن را داعی گویند، یعنی باعث بر فعل یا ترک. و باید که متصور فاعل باشد و فی الحقیقه آن تصور و علم، مرجّح خواهد بود، پس قدرت البته مقارن علم و شعور باشد» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۹).^۲

۱. «والقادر هو الذی یصحّ منه أن یفعل [الفعل] و لا یجب، و إذا فعل فعل باختیار و إرادة لداع یدعوه إلى أن یفعل و یقابله الموجب و هو الذی یجب أن یصدر عنه الفعل، و یجب أن یقارنه فعله لأنه لو تأخر الفعل عنه لما كان صدور الفعل عنه واجباً، إذ لم یصدر عنه فی الحال المتقدم علی الصدور» (طوسی، ۱۴۱۳ق، قواعد العقائد، ص ۴۰).

۲. «أما معنی قدرت، توانایی است بر ایجاد اشیاء بر وفق علم و اراده، و لازم این معنی است آنکه اگر خواهد کند، و اگر نخواهد نکند. پس اگر چیزی را همیشه خواهد و کند، یا هرگز نخواهد و نکند، منافی قدرت نباشد. و نسبت صفت قدرت بر فعل و ترک، هر دو نظر به او، مساوی باشد. و تا خواهش به یک طرف ضمّ نشود رجحان نیابد» (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۴۷).

البته با توجه به عبارات دیگر ایشان در زمینه‌ی تعریف قدرت، گویا مرحوم لاهیجی بر این عقیده‌اند که اگرچه قدرت آن است که شأنیت هر دو (فعل و ترک) را داشته باشد. اما باعث بر فعل و ترک و به عبارتی مرجح و داعی فعل و یا ترک، اگر اراده‌ی دائمی فاعل باشد، منافی قدرت نمی‌باشد. به عبارتی کسی که همیشه کاری را انجام می‌دهد و کارش را با اراده و اختیار انجام دهد، چنین کسی دارای قدرت خواهد بود (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۴۷).

قاضی عبدالجبار معتزلی در توصیف قدرت، معنای امکان و صحت فعل و ترک را می‌پذیرد و می‌گوید: قادر را آن کسی می‌دانیم که صدور فعل از وی ممکن باشد؛ مادام که مانعی نباشد (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵، ج ۵، ص ۲۰۴).

آیت الله سبحانی در تبیین قدرتی که شرط تکلیف است می‌فرماید:

قدرت به معنی توانستن یعنی اقتدار بر انجام کار در برابر کسی که توانایی آن را ندارد. اگر می‌گوئیم خیاط می‌تواند لباس بدوزد، و یا بنا خانه بسازد مقصود از قدرت در این دو مورد، این معنی است که چنین افرادی، پس از آموزش‌های لازم توانایی آن را دارند که اگر مثلاً پارچه در اختیار آنان قرار گرفت آن را به صورت جامه‌ی مورد دلخواه طرف درآورند. در مقابل، کسانی این توانایی و آمادگی را ندارند.

قادر و توانا به این معنی را چنین تعریف کرده‌اند: *إن شاء فعل و إن لم یشاء لم یفعل*؛ بخواهد انجام می‌دهد، و نخواهد انجام نمی‌دهد. قدرت به این معنی، جز مقتضی و علت ناقص چیزی بیش نیست، و باید چیزهای دیگری به آن ضمیمه گردد، تا شخصی مبدأ فعل گردد مثلاً یک دوزنده‌ی کارکشته، باید سراغ نخ و سوزن، یا چرخ خیاطی و پارچه مورد نظر برود تا پس از تهیه‌ی آن‌ها، نقش خود را ایفاء کند و تهیه‌ی این مقدمات، خود زمان می‌برد (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۲، صص ۱۶-۱۷).

آیت الله سبحانی داشتن قدرت به این معنا، یعنی قدرت به عنوان علت ناقصه‌ی فعل که با ضمیمه شدن اراده و چیزهای دیگر، شخص مبدأ فعل می‌گردد، را شرط تکلیف می‌داند (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۲، ص ۱۷).

برخی از بزرگان به جای واژه‌ی قدرت، واژه‌ی «استطاعت» را به کار برده اند؛ چنانکه شیخ صدوق (ره) می‌نویسد:

اعتقاد ما در این باب (استطاعت) همان است که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده در وقتی که شخصی گفت: آیا بنده مستطیع نمی‌شود؟ آن حضرت فرمود: بله می‌شود. بنده بعد از چهار خصلت، استطاعت به هم می‌رساند؛ یکی آنکه گشاده راه باشد که خالی باشد از آنچه او را منع کند (بی مانع بودن شخص)، دوم آنکه تندرست باشد که بیمار نباشد (صحّت جسم)، سوم آنکه جوارح و اعضایش سالم باشند و معیوب نباشند (سلامت اعضا)، چهارم آنکه او را سببی باشد که از جانب خداوند وارد شده باشد که استطاعت موقوف بر آن باشد (شیخ صدوق، ۱۳۷۱، ص ۳۵).

اما شیخ مفید (ره) استطاعت را همان صحّت و سلامتی می‌داند، و معتقد است هر تندرستی، قدرتمند و مستطیع است (مکدرموت، ۱۳۷۲، ص ۲۲۲). ولی شیخ صدوق (ره) استطاعت را شامل چهار جزء می‌داند که یکی از آن اجزاء، تندرستی و سلامتی اعضا است.^۱

سید مرتضی (ره) قدرت به معنای صحّت و تندرستی را نمی‌پذیرد و قدرت را همان امکان صدور فعل می‌داند (سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۸۰).^۲

از مجموع سخنان بزرگان این نتیجه به دست می‌آید که اگرچه برخی، قدرت را به سلامتی، تندرستی و صحّت مزاج تفسیر کرده اند، اما از آنجا که انسان با جسم معیوب هم، اگر بخواهد و اراده کند، قادر بر انجام همان کارهایی است که انسان‌های با بدن سالم انجام می‌دهند، لذا به نظر می‌رسد، تعریف قدرت به تندرستی و سلامتی، صحیح نمی‌باشد

۱. «و إنما نحتاج أن نحد بأن القادر هو الذي يصح الفعل منه ما لم يكن هناك منع أو ما يجرى مجراه في القادر منا»، (قاضی عبد الجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، ج ۵، ص ۲۰۴).
۲. «قد بينا فيما تقدم الطريق إلى إثبات حال القادر منا، و هو صحّة الفعل» (سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۸۰).

و تعریف قدرت در اصطلاح مشهور متکلمان که به معنای امکان صدور است نظر به ذات فاعل به طریق مساوی با قطع نظر از انضمام مشیت و اراده، درباره‌ی قدرت انسان معقول تر می‌باشد. به بیان دیگر، عقل انجام دادن یا ندادن کار از فاعل را مساوی بداند، و این جواز عقلی تنها در مورد انسان که جزء علت تامه است و در فعل خود به اموری خارج از ذات نیاز دارد، تصوّر می‌شود. از نگاه این متکلمان هر جا قدرت به کار می‌رود، امکان هم باید باشد. قدرتی که در آن امکان عدم فعل نباشد، قدرت نیست بلکه عجز است و به جبر منتهی می‌شود. فاعلی که همیشه کاری را انجام می‌دهد، قادر نمی‌باشد؛ بلکه او فاعل موجب-به فتح- خواهد بود.^۱ به تعبیر آخر، قدرت آن است که فاعل بتواند کاری را انجام دهد یا ندهد.

۱-۱-۱. مفهوم «صحت» در تعریف متکلمان از قدرت

در «صحّة الفعل و الترك»؛ «صحت» به معنای امکان وقوع است و صحت فقهی که به معنای صحیح و درست بودن در مقابل بطلان و فساد است، نمی‌باشد. صحت به معنای امکان در مقابل امتناع است، و معنای امکان با نقص همراه است و از حیث فقدان در مصداق خود حکایت می‌کند. این معنای از قدرت مستلزم آن است که قادر در هر دو طرف فعل و ترک ناقص باشد، و از آنجا که فعل و ترک برای او مساوی است در این صورت باید آن فعل از او در زمانی موجود نشده باشد؛ و در زمانی دیگر بعد از آن زمان از طرف قادر، به وجود آید. بنابراین در ترجیح یکی از دو طرف فعل و ترک، و در اعمال قدرت، نیازمند به مرجح و داعی زائدی است، زیرا ترجیح یک طرف بر طرف دیگر بدون مرجح ممکن نیست (مقدّس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷؛ لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶؛ مظفر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۲۱؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ص ۸۳).

۱. فاعل موجب عبارت است از فاعلی که فعل و ترک یک اثر برای او مساوی نیست و دارای اراده و اختیار نیست بلکه نسبت به اثری که با این فاعل سنخیت دارد مجبور به فعل است همانند آتش که به وجود آورنده حرارت است (جمعی از نویسندگان، ۱۴۱۵، ق ۱، ص ۲۴۹).

۲-۱-۲. اشکال فیلسوفانه به تعریف کلامی قدرت

اشکال فیلسوفانه به تعریف کلامی این است که لازمه‌ی «ممکن بودن فعل و ترک از فاعل» امکان ذاتی خود فاعل است. زیرا بیان شد، معنای امکان با نقص همراه است و از حیث فقدان در مصداق خود حکایت می‌کند. این در حالی است که واجب الوجود از همه‌ی جهات و حیثیات واجب است. لذا فیلسوفی چون صدرالمتألهین این تعریف را نمی‌پذیرد بدین خاطر که آن را شامل قدرت خدا نمی‌داند. استدلال او در ردّ تعریف متکلم آن است که شامل دانستن این تعریف نسبت به واجب الوجود به راهیابی حیث امکانی در او می‌انجامد در حالیکه واجب تعالی منزّه از هرگونه امکان است. راهیابی امکان در ذات وی، او را از رتبه‌ی صانعیت فرو می‌کشد چون نقصی را به وی وارد می‌نماید. به این ترتیب تعریف متکلم را ناقص می‌داند و آن را حداکثر بیانگر قدرت فاعل ممکن الذات می‌شناسد (مقدّس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷؛ مهرکی، ۱۳۹۱، ص ۹۲).

البته ملا عبدالله زنوزی اشکال دیگری بر تعریف کلامی قدرت وارد دانسته است، به این صورت که اراده‌ی ذاتی و مشیت ازلی خداوند متعال، عین ذات اقدس خداوند می‌باشند. معنی عینیت نیز آنست که جهت ذات به عینها جهت اراده، و جهت اراده به عینها جهت ذات باشند، و تغایری در میانه‌ی آنها متحقق نباشد حتی به اعتبار تعمل از عقل و تعریه‌ی از ذهن، پس قطع نظر از اراده و مشیت، به عینه قطع نظر از ذات خواهد بود، بنابراین صحّت فعل و ترک نظر به ذات با قطع نظر از اراده و مشیت، در واجب الوجود بالذات فرضی است که نه مطابق اصل واقع و نه مطابق مرتبه‌ای از مراتب واقع است، چنانکه زوجیت خمسه نه مطابق واقع و نه مطابق مرتبه‌ای از مراتب واقع است. بلی ملاحظه‌ی معنی و مفهوم ذات با قطع نظر از معنی و مفهوم اراده در مرتبه‌ای از مراتب واقع ممکن، ولی مفهوم ذات، ذات نیست چنانکه مفهوم اراده، اراده نیست (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۷۴).

۲-۲. تعاریف فیلسوفان از قدرت

علامه طباطبایی (ره) قدرت را اینگونه تعریف می‌کند:

«شیء از روی آگاهی به خیر بودن فعل و داشتن اختیار در انتخاب آن، مبدأ فاعلی برای آن باشد» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۵۹).

این تعریف متضمن سه قید می‌باشد: مبدئیت [البته مبدئیت فاعلی] یعنی اینکه دارنده‌ی این مبدأ، می‌تواند کاری را انجام بدهد و می‌تواند انجام ندهد، یعنی توان و انرژی‌ای دارد که به واسطه‌ی آن این کارها را انجام دهد؛ علم فاعل به خیر بودن فعل برای او؛ مختار بودن فاعل. علامه طباطبایی (ره) در توضیح و تبیین این قیود، می‌نویسد:

الف) قدرت تنها در مورد فعل به کار می‌رود، نه انفعال؛ یعنی قدرت فقط بر مبدأ بودن برای فعل اطلاق می‌گردد، نه مبدأ بودن برای انفعال؛ مثلاً به کسی که کتک می‌خورد، نمی‌گویند: قادر بر کتک خوردن است.

ب) مبدأ بودن فاعل نسبت به هر فعلی «قدرت» به شمار نمی‌رود؛ بلکه در صورتی قدرت خواهد بود که فاعل به آن فعل، آگاهی داشته باشد. از این رو مبدأ بودن فاعل‌های طبیعی که فاقد آگاهی هستند، قدرت نامیده نمی‌شود؛ مثلاً درباره‌ی خورشید نمی‌گویند: قادر بر گرم کردن است؛ چون دارای علم و اختیار نیست.

ج) در مورد هر فعلی که فاعلش از آن آگاه است، قدرت اطلاق نمی‌شود؛ بلکه تنها در مورد فعلی به کار می‌رود که همان علم فاعل به خیر بودن فعل، او را به انجام آن برانگیخته است؛ مثلاً اگر انسان به افعال طبیعی بدن خود - همچون حرکت قلب و اعمال دستگاه گوارش - آگاه باشد، قادر بر آنها نیست؛ زیرا علم او به آن افعال باعث انجام آنها نمی‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۵۸).

آیت الله مصباح نیز در تعریفی که از قدرت ارائه می‌دهند، همانند علامه طباطبایی (ره) بر مبدئیت فاعلی و نیز بر اختیار و شعور و آگاهی، تأکید می‌نمایند. ایشان

می‌فرماید: «قدرت عبارت است از مبدئیت فاعلی حیّ (با شعور و اراده) مختار برای افعالش» (مصباح، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۱۳).

صدر المتألهین در تعریف قدرت انسان می‌گوید:

«قدرت در ما، کیف نفسانی است که یصح منه الفعل و الترك و نسبت نفس به دو طرف فعل و ترک، مساوی است. پس در اختیار کردن یکی از طرفین نیازمند مرجح و داعی است. بنابراین قدرت در ما عین قوه‌ی استعدادی است و قدرت به این معنا در مورد خداوند متعال که خالق قدرت است محال است بلکه قدرت در خداوند متعال به معنی کون الفاعل بحیث متی شاء فعل فعل و متی شاء ترک ترک؛ فاعل باید آزاد باشد به گونه‌ای که هرگاه خواست، کاری را انجام دهد و هرگاه نخواست، آن را انجام ندهد» (شیرازی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۴۶).

ملا عبدالله زنوزی نیز همانند ملاصدرا بر این عقیده است که برای قدرت، مراتب و درجاتی متحقق است. از این رو قدرت در خداوند متعال عین فعلیت و تحصیل صرف است، لذا شائبه‌ی قوه و امکان در آن قدرت تامه و مطلقه متحقق و متصور نیست. و در نفوس انسانی قدرت به قوه و استعداد بر می‌گردد و دواعی خارج از ذات لازم است تا ترجیح بلا مرجح ثابت نشود. به عبارتی قدرت در واجب الوجود بالذات واجب الوجود بالذات است، و در ممکن الوجود بالذات ممکن الوجود بالذات است، و در جواهر عقیده جواهر عقلی و در انفس حیوانیه و انسانیه کیفیتی از کیفیات نفسانی است. واجب الوجود بالذات باید اتم موجودات امکانیه و اقوای وجودات تعلّیه و غیر مستقله باشد. لذا به مشیت و علم و حکمت خود که عین ذاتش می‌باشند فاعل است، و این قسم از قدرت، اتم اقسام قدرت است (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۶۶ و ۳۷۰).

ابن سینا، فاعل قادر را آن می‌داند که: اگر بخواهد، فعل از او صادر شود و اگر نخواهد، صادر نشود (مصباح، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۴۵).

به هر حال مشهور آن است که حکما، قدرت را به «کون الفاعل بحیث ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل؛ قدرت عبارت است از بودن شیء به گونه‌ای که اگر فاعل اراده کند آن را انجام دهد، و اگر نخواهد انجام نمی‌دهد» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۶۱؛ مهرکی، ۱۳۹۱، ص ۸۷) تعریف کرده‌اند. در واقع لازمه‌ی مبدئیت فاعلی بودن حیّ مختار برای افعالش این است که این شاء فعل و این لم یشاء لم یفعل. و حکما این مطلب را که قدرت منحصر باشد به آنکه شأنیت هر دو (فعل و ترک) را داشته باشد - چنانکه متکلمان قائلند - نپذیرفته‌اند.

ماحصل تعریف فلسفی از قدرت آن شد که، قدرت عبارت است از بودن فاعل به گونه‌ای که هرگاه بخواهد بکند و هرگاه نخواهد نکند. به تعبیری دیگر قدرت عبارت است از صفتی که مبدأ اثر باشد بر وفق علم و اراده. از این رو با قید اول (مبدأ اثر بودن) بیرون می‌رود از تعریف قدرت، مبدأ بودن برای انفعال و نیز «صفاتی چون علم و اراده و حیات و غیر آن‌ها از سایر صفات، زیرا که مبدئیت اثر در معانی آن‌ها معتبر نیست، هرچند بعضی از آن‌ها شرط مبدئیت قدرت می‌باشد، مثل علم و اراده» (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۶۰). با قید دوم (علم و اراده) مبدئیت فاعل‌های طبیعی از تعریف بیرون می‌رود، مثل مبدئیت آتش برای گرما، زیرا که مبدئیت آن‌ها بر وفق علم و اراده و به اعتبار شعور و ادراک نیست.

۲-۱. مفهوم «مشیت» در تعریف فلسفی از قدرت

برخی گمان کرده‌اند که در تحقق قدرت به معنای فلسفی اش، معتبر است اینکه گاهی مقدم شرطیه‌ی اولی واقع باشد و گاهی مقدم شرطیه دوم، و هر فاعلی که مشیت او و یا عدم مشیت او دائمی باشد قادرش نمی‌دانند و موجبش می‌خوانند. اما حقیقت این است که در تعریف قدرت، معتبر نیست مقدم شرطیه اول، و یا مقدم شرطیه دوم، لامحاله در نفس الامر متحقق باشند. و به عبارت دیگر لازم نیست در تحقق قدرت، اینکه گاهی مشیت واقع باشد و متعلق آن محقق گردد و گاهی عدم مشیت ثابت باشد و متعلق آن واقع شود، بلکه هرگاه مشیت دائمی باشد و یا عدم مشیت اصلاً واقع نشود و یا عدم

مشیت لازم باشد و مشیت هرگز محقق نباشد، نیز قدرت محقق می‌باشد زیرا که صدق قضیه‌ی شرطیه مستلزم صدق مقدم و تالی نیست، بلکه هرگاه هر دو کاذب باشند نیز شرطیه صادق می‌باشد. مثل اینکه بگوییم: هرگاه صانع عالم موجود نباشد عالم موجود نمی‌باشد. و یا هرگاه دور ثابت باشد تسلسل متحقق می‌شود. با اینکه مقدم و تالی هریک از این قضایا کاذبند (و بلکه از جمله‌ی مستحیلات و ممتنعات می‌باشند)، قضیه شرطیه صادق است. زیرا مفاد قضیه‌ی شرطیه، ترتب تالی بر مقدم و تحقق اوست بر تقدیر تحقق مقدم، پس در هر قضیه شرطیه که این معنی محقق باشد صادق، و الا کاذب خواهد بود، از این جهت است که قول قائل هرگاه آفتاب طلوع کند شب می‌باشد دروغ خواهد بود، نه راست (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۶۲؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ص ۸۶).

۲-۲-۲. اشکال مکتب نائینی (ره) به تعریف فیلسوفان از قدرت

یکی از رویکردهای هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه‌ی حکمت متعالیه به تحلیل نحوه‌ی فاعلیت انسان مربوط است. از منظر فلسفی فاعلیت هر فاعلی غیر از خداوند متعال به خاطر وجود غرض زائد است و فاعلی با هدف اینگونه، از غرض خود متأثر می‌شود. لذا فاعل‌هایی چون انسان از سوی این دواعی، مجبور و مضطرّ می‌باشند. با تبیین این مکتب، هر فعلی که از انسان سر می‌زند لاجرم در یک سیر ضرورت علی معلولی قرار می‌گیرد تا نهایتاً به مسبب الاسباب می‌رسد. به عنوان مثال، حرکت انگشتان انسان معلول اراده‌ی وی است و اراده‌ی وی نیز معلول عوامل سابق بر خود است تا اینکه به واجب الوجود می‌رسد. همه‌ی آحاد این سلسله محکوم ضرورت سابقند و دو طرفگی در آن‌ها یافت نمی‌شود، بلکه یکی پس از دیگری بالضروره و قطعاً تحقق می‌یابند؛ بدون اینکه ترک آن‌ها ممکن باشد. در عین حال فیلسوفان قائلند که انسان در فعل خود مختار است چون تعریف فلسفی قدرت درباره‌ی وی صدق می‌کند. میرزای نائینی و تابعان وی کوشیده‌اند نشان دهند صرف صادق بودن تعریف قدرت درباره‌ی انسان، نمی‌تواند توضیح دهنده‌ی اختیار حقیقی وی باشد. صحیح بودن این قضیه‌ی شرطیه، بدان معنا نیست که این

گزاره‌ی شرطیه بیانگر واقعیت وجدانی قدرت و اختیار است. واقعیت وجدانی قدرت و اختیار به طور بدیهی و شهودی دریافت می‌شود. اگر بر اساس بداهت، فعل اختیاری بود که هست و گرنه، نه. از دید مکتب نائینی (ره)، تعریف مشهور فلاسفه از «قدرت» صرفاً یک تعریف اصطلاحی است و قابل پذیرش نمی‌باشد چون ملاک اولیه در فهم معنای قدرت، چیزی است که فاعل آزاد و مختار، از معنای قادر بودن و قدرت داشتن، درک می‌کند. بر این اساس، قدرت عبارت است از اینکه فاعل در عین اینکه چیزی برای اراده کردن و ایجاد فعل در پی آن کم ندارد، بتواند آن را ترک نماید. یعنی واجد کمالی باشد که به واسطه‌ی آن، زمام اراده‌ی فعل یا ترک را در دست داشته باشد. این تعریف ملازم پذیرش «دو طرفگی» در قدرت است، یعنی شدنی بودن گزینش ترک برای فاعل در عین شدنی بودن گزینش فعل. این تحلیل را می‌توان منطبق بر تعریف کلامی قدرت دانست که عبارت است از: امکان فعل در عین امکان ترک (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۳۰-۳۳؛ مقدّس، ۱۳۹۴، صص ۱۰۳-۱۱۰).

سید محمد باقر صدر به عنوان یکی از شخصیت‌های شاخص مکتب نائینی، معتقد است ملاک مکلف ساختن انسان، مختار دانستن وی است. تا انسان در نقطه‌ی انتخاب بر سر دو راهی اراده‌ی فعل و ترک قرار نگیرد و نسبت به گزینش هر دو قادر نباشد تکلیف کردن وی بی معناست. لذا صحت تفسیر فیلسوفان از قدرت، با تردید و بلکه انکار جدی سید محمد باقر صدر مواجه می‌شود (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۳۰-۳۳؛ مقدّس، ۱۳۹۴، صص ۱۰۳-۱۱۰).

بنابراین از چشم انداز ایشان، ملاک تشخیص صحت و سقم تعریف همانا وجدان است. سخن ایشان در این است که تعریف فیلسوفان به جهت قواعدی که آن را پشتیبانی می‌کند، مقبول وجدان نیست. زیرا در اینجا سخن از گزارش امر واقعی است نه قراردادی. بنابراین حتی اگر فاعل مختار هیچ تعریفی برای فعل اختیاری بلد نباشد و قبلاً هم پیرامون آن فکری نکرده باشد اما جوهر اختیاری بودن را - که توان گزینش فعل در عین

توان انتخاب ترک است - به روشنی می‌یابد (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۲؛ مقدّس، ۱۳۹۴، ص ۱۱۳).

بر این اساس تعریف «فلسفی و اصطلاحی» قدرت نمی‌تواند بیانگر اختیار «حقیقی» که بر دو رکن «عالم بودن فاعل» و «استقلال وی در تأثیر» استوار است، باشد.

شاید حقیقت امر این باشد که قدرت، وصفی وجودی است و مانند وجود، ماهیت خارجی آن در ذهن حاصل نمی‌شود؛ زیرا از سنخ ماهیت نیست. لذا دستیابی به حقیقت آن دشوار است؛ چنانکه ملاعبدالله زنوزی نیز به این مطلب اشاره کرده است. وی پس از اینکه اراده را امری ضروری الوجود و بدیهی می‌شمارد که نیازمند تفکر و تکلف و برهان نیست، از لحاظ ماهیت آن را جزء مسائل خفی و نظری محسوب می‌دارد و معتقد است که از جمله غوامض و مشکلات می‌باشد. او در ادامه می‌نویسد: «امور مذکوره (علم و قدرت و اراده) به حقایق وجودیه برمی‌گردند، بلکه عین حقایق وجودیه‌اند به حسب ذوات و انیات و صاحب ماهیات، و از سنخ ماهیات نیستند؛ لهذا حقایق آنها در اذهان حاصل نمی‌باشند. پس از امور وجدانیه و صفات نفسانیه هستند که بدون اینکه محتاج به فکر و نظر و برهان باشند، در نزد نفس حاضرند» (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۸۲).

بنابراین با توجه به اشکالاتی که به تعاریف متکلمان و فیلسوفان از «قدرت» وارد شده است، بدین صورت که اگر تعریف کلامی از قدرت را بپذیریم، در مورد قدرت خداوند با اشکال فیلسوفان مبنی بر راهیابی حیث امکانی در ذات الهی مواجه شده و اگر تعریف فلسفی از قدرت را بپذیریم، با اشکال مکتب نائینی در مورد قدرت انسان مبنی بر اینکه اراده و خواست انسان معلول عوامل قبل از آن می‌باشد، و زمام اراده‌ی فعل و ترک در اختیار وی نیست، مواجه خواهیم شد، و اگرچه برخی از پژوهشگران به منظور توجیه تعاریف متکلمان و فیلسوفان از قدرت، چنین بیان نموده‌اند که، «اگر قدرت را امری وجودی و دارای مراتب تشکیکی در نظر بگیریم، می‌توانیم تعریف متکلمان از قدرت را بپذیریم، اما آن را بر مراتب مادون وجود مقدّس الهی حمل کنیم تا با اشکال مطرح شده

از جانب فیلسوفان - مبنی بر راهیابی حیث امکانی در ذات خداوند متعال - مواجه نشویم. و تعریف فیلسوفان را علاوه بر مراتب مادون، شامل قدرت واجب تعالی نیز بدانیم» (مهرکی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱) و با تأمل در تعریف‌ها و تفسیرهای ارائه شده، به این نتیجه دست می‌یابیم که گرچه هریک از تعاریف به وجهی درست هستند، و هر کدام از زاویه‌ای به موضوع نگریسته اند، اما به نظر می‌رسد هیچ یک حقیقت قدرت و ماهیت آن را به صورت کامل بیان نکرده‌اند. باید توجه داشت همچنانکه ملا عبدالله زنوزی نیز به این مطلب اشاره کرده اند؛ ارائه‌ی تعریف از امور وجدانیه و صفات نفسانیه، نظیر قدرت و امثال آن - که بدون اینکه محتاج به فکر و نظر و برهان باشند، در نزد نفس حاضرند - بسیار دشوار خواهد بود. اما فی الجمله می‌توان گفت: قدرت، بیانگر نحوه‌ای از وجود است.

۳- بررسی «قدرت» به عنوان شرط تکلیف

پیش تر بیان گردید که فی الجمله می‌توان قدرت را نحوه‌ای از وجود، بیان نمود. در اینجا به چند نمونه از عبارات متکلمان در زمینه‌ی شرط قدرت بر تکلیف، اشاره می‌نماییم تا بدانیم آیا این تعریف از قدرت در مورد حقیقت شرط قدرت نیز صادق است؟

جناب خواجه طوسی(ره) در ضمن بیان شرایط تکلیف، می‌نویسد:

«اما تکلیف شونده، شرط است که قادر و عالم به تکلیف باشد یا بتواند عالم شود و اسباب و وسائل انجام دادن تکلیف برای او حاصل باشد» (حلی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۷).^۱

علامه حلی(ره) در توضیح عبارت صاحب کتاب "الیاقوت فی علم الکلام" که می‌فرماید: «من جملة شرایط التکلیف: العقل و القدرة و العلم بما کلف به أو التمكن من العلم به»، می‌نویسد:

۱. «و قدرة المكلف على الفعل و علمه به أو إمكانه و إمكان الآلة» (حلی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۷).

«مصنّف، شرایط مکلف را ذکر کرده است و آن بدین شرح است: اینکه عاقل باشد - در مورد عقلی که ملاک تکلیف هست قبلاً تفسیرش گذشت - زیرا تکلیف نمودن کسی که عاقل نیست، قبیح است. لذا یکی از شرایط مکلف، عقل می‌باشد؛ و شرط دیگر، این است که مکلف، قدرت بر انجام فعل مورد تکلیف را داشته باشد و الاً تکلیف کردن وی، تکلیف بمالایطاق خواهد بود در حالیکه چنین تکلیف کردنی قبیح است...» (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۹).^۱

سید مرتضی (ره) نیز درباره‌ی شرط قدرت بر تکلیف، چنین می‌نویسد:

«مکلف باید قادر بر انجام تکلیف باشد، تا اینکه تکلیف کردن وی صحیح باشد. و در صورت فقدان چنین شرطی، تکلیف کردن وی بمالایطاق خواهد بود که قبحش را بیان نمودیم» (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۲۱).^۲

شیخ صدوق (ره)، قدرت بر تکلیف را اینگونه توضیح می‌دهند: اعتقاد ما درباره‌ی تکلیف این است که خداوند تکلیف نفرموده بندگان را مگر به نازلتر از آنچه طاقت دارند. چنانچه فرموده: «لا یكلف الله نفسا الا وسعها» (سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶). و حدّ وسع نازل تر از حدّ طاقت است.

ایشان در این زمینه، روایتی نیز از امام صادق علیه السلام بیان می‌کنند که حضرت فرمودند: خدا تکلیف نکرده بندگان را مگر کم تر از طاقت ایشان، زیرا که تکلیف نموده ایشان را به عنوان مثال در هر شبانه روزی پنج نماز و...، با وجود آنکه ایشان بیش از این طاقت دارند (شیخ صدوق، ۱۳۷۱، ص ۱۷).

۱. «اقول: و قد ذکر المصنّف الشرائط الراجعه الى المکلف و هو کونه عاقلاً و قد مرّ تفسیر العقل الذی مناط التکلیف، لأنّ تکلیف من لیس بعاقل قبیح؛ و أن یكون قادراً علی ما کلف به و إلاّ لزم تکلیف ما لا یطاق و هو قبیح؛ و أن یكون عالماً یكلف به أو متمکناً من العلم و إلاّ لزم تکلیف ما لا یطاق» (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۹).
 ۲. «لابدّ من کونه قادراً حتی یصح منه ما کلف من الأفعال، و فقد کونه بهذه الصفة یقتضی تکلیف ما لا یطاق، و قد بینا قبحه» (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۲۱).

هرچند از این عبارات، فهمیده نمی‌شود حقیقت "قدرتی" که شرط تکلیف هست، چیست؟ می‌توان از عبارات دیگر ایشان که در قسمت تعریف قدرت از نگاه متکلمان، مطرح گردید، مفهوم قدرت را از نقطه نظر ایشان به دست آورد. نتیجه‌ی بحث تعریف قدرت از نظر متکلمان، آن شد که قدرت، نیرو و توانایی‌ای در انسان است که اقتضای صدور فعل از فاعل را داشته باشد نه ایجاب آن را؛ چرا که قادر همان کسی است که انجام فعل و ترک هر دو از وی امکان دارد. پس قدرت به دو طرف تعلق می‌گیرد، هم به کردن کار و هم نکردن آن. از این رو با انضمام چیزهای دیگری به قدرت، که باعث و مرجح فعل می‌گردند، شخص مبدأ فعل می‌گردد.

با توجه به اشکال بیان شده در زمینه‌ی تعریف کلامی از قدرت، و با عنایت به این مطلب -چنانچه ذکر گردید- که نباید قدرت را در توانش‌های جسمانی و سلامت اعضا و جوارح برای انجام اعمال خلاصه کرد؛ بلکه باید توجه داشت در صورت فقدان آن‌ها نیز انسان همچنان مکلف است که مثلاً دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشته باشد و از دشمنانشان بیزاری بجوید (تولی و تبری)، در حالیکه دوست داشتن، عملی درونی است و نیازی به سلامتی اعضا و فراهم بودن شرایط خاصی ندارد. مضافاً بر اینکه گفته شد، انسان معیوب از لحاظ جسمی نیز اگر اراده نماید، قادر بر انجام کارهای انسان‌های سالم است. بر این اساس تعاریف متکلمان از قدرت، یعنی امکان فعل و ترک، و یا صحت و سلامتی، قابل قبول نمی‌باشد. لذا اگر شرط قدرت بر تکلیف را نیز، نحوه‌ای از وجود در نظر بگیریم، معقول تر می‌باشد.

۴- لزوم تحصیل قدرت

شکی نیست که توانایی انسان، نامحدود نیست. چون توانایی محدود است، تکالیف باید در محدوده‌ی توانایی‌ها صورت گیرد. مثلاً انسان توانایی تحصیل علم و دانش دارد اما در محدوده‌ی معین از نظر زمان و از نظر اندازه‌ی معلومات. حالا اگر یک فرد را مجبور

کنند که یک شبهه تحصیلات چند ساله را انجام دهد، به اصطلاح تکلیف «بمالایطاق» یعنی تکلیف به کاری که فوق طاقت و قدرت است کرده‌اند. و هرگز از طرف یک مقام حکیم عادل چنین حکمی صادر نمی‌شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند» (سوره بقره (۲)، آیه

۲۸۶).^۱

اینجا یک نکته هست و آن اینکه، مشروط بودن تکلیف به قدرت و توانایی مستلزم این نیست که ما مکلف به کسب و تحصیل قدرت نباشیم. در مواردی تفویت قدرت، حرام است و تحصیل آن واجب. فرض کنیم در مقابل دشمنی سرسخت و قوی و مقتدر قرار گرفته ایم که قصد تهاجم به حوزه‌ی اسلام دارد و ما در حال حاضر، قدرت مقابله با آن را نداریم. بدیهی است که در این صورت ما مکلف به مقابله و جلوگیری نیستیم، ولی همواره مکلف بوده و هستیم که تحصیل قدرت و توانایی کنیم تا در چنین شرایطی دست روی دست نگذاریم (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۶). قرآن کریم می‌فرماید:

«وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ؛ تا آنجا که ممکن است نیرو و اسبان آماده تهیه کنید تا بدین وسیله دشمنان شما و دشمنان خدا از شما حساب ببرند و قصد تجاوز به شما را از فکر خود بیرون کنند» (سوره انفال (۸)، آیه ۶۰).

براین اساس یک فرد و یا یک جامعه‌ی ناتوان که در تحصیل قدرت و توانایی کوتاهی کرده است مورد مؤاخذه‌ی الهی قرار می‌گیرد که چرا کسب قدرت و توانایی نکرده است؛ ناتوانی او عذری برای او محسوب نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۲۹۷).

۱. «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»؛ سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶.

۵- چگونگی تحصیل قدرت

انسان از دو جهت یک سلسله توانایی‌ها دارد که سایر جاندارها ندارند، و همین است که انسان را شایسته‌ی «تکلیف» کرده است و همین است که به انسان حق «انتخاب» می‌دهد و انسان را به صورت یک موجود «صاحب اختیار» در می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۲)

یکی از جهت اینکه در انسان یک سلسله میل‌ها و جاذبه‌های معنوی وجود دارد که در سایر جاندارها وجود ندارد. این جاذبه‌ها به انسان امکان می‌دهد که دایره‌ی فعالیتش را از حدود مادیات توسعه دهد و تا افق عالی معنویات بکشانند، ولی سایر جاندارها از زندان مادیات نمی‌توانند خارج شوند (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۹۷).

بر اساس پاره‌ای روایات، انسان با پیمودن مسیر قرب، که خداوند آن را به او نشان می‌دهد، به برترین قدرت دست می‌یابد و مانند خداوند می‌تواند در هستی تصرف کند. از جمله در حدیث قدسی از قول خداوند متعال آمده است:

«ای فرزند آدم، من بی نیازی هستم که نیازمند نمی‌شوم؛ مرا در آن چه به تو امر کردم اطاعت کن تا تو را بی نیازی کنم که نیازمند نشوی. ای فرزند آدم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم؛ مرا در آن چه به تو امر کردم اطاعت کن تا تو را زنده‌ای سازم که نمی‌میری. ای فرزند آدم، من به هر چه بگویم «باش» می‌شود؛ مرا در آن چه به تو امر کردم اطاعت کن تا تو را چنین کنم که به هر چه بگویی «باش» بشود...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۰، ص ۳۷۶).

دیگر از آن جهت که به نیروی «عقل» و «اراده» مجهز است؛ قادر است در مقابل میل‌ها مقاومت و ایستادگی نماید و خود را از تحت تأثیر نفوذ جبری آن‌ها آزاد نماید و بر همه‌ی میل‌ها حکومت کند و به هیچ میلی بیش از میزان تعیین شده ندهد (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۲).

بنابراین انسان با بهره مندی از نیروی معنویت، عقل و اراده و با تقویت آنها می‌تواند لحظه به لحظه، بر درجات وجودیش بیفزاید، و بدین وسیله صاحب برترین قدرت‌ها گردد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که، امور وجدانیه و صفات نفسانیه، نظیر قدرت، بدون احتیاج به فکر و نظر و برهان، در نزد نفس حاضرند، لذا ارائه‌ی تعریف از آن‌ها، بسیار دشوار خواهد بود. به همین علت، و به دلیل ذو مراتب بودن این حقایق وجودی، از این رو اکثر علما حقیقت آن را به طور کامل درک و بیان ننموده‌اند. براین اساس اگر قدرتی که شرط تکلیف است را فی الجمله، بیانگر نحوه‌ای از وجود بدانیم، معقول تر به نظر می‌رسد. وجودی که با تلاش‌های علمی، عملی و معنوی انسان، قابل تکامل یافتن می‌باشد، و در نتیجه‌ی این تکامل وجودی، انسان صاحب برترین قدرت‌ها می‌گردد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۳)، رَحِیقِ مَخْتُوم (شرح حکمت متعالیه)، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ج ۱۱.
۳. رجیبی، محمود، (۱۳۹۰)، انسان شناسی، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهاردهم.
۴. زَنُوزی، ملا عبدالله، (۱۳۶۱)، لمعات الهیهه با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
۵. فیاض لاهیجی، ملا عبد الرزاق، (۱۳۸۳)، گوهر مراد، تهران، نشر سایه، چاپ اول.
۶. _____، (۱۳۷۲)، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ سوم.
۷. محمدی، علی، (۱۳۷۸)، شرح کشف المراد، قم، دار الفکر، چاپ چهارم.
۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱)، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا، چاپ ششم، ج ۲.
۹. مصباح یزدی، محدثقی، (۱۳۹۲)، آموزش فلسفه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ چهاردهم، ج ۲.
۱۰. _____، (۱۳۷۸)، شرح الهیات شفا، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ج ۳.
۱۱. مکدرموت، مارتین، (۱۳۷۲)، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه: احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.
۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۷۲)، «اصول پنجگانه معتزله - اصل دوم عدل: قدرت مقدم بر فعل است»، ماهنامه درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۱۰.
۱۳. مهرکی، بهادر، (۱۳۹۱)، «تأملی بر تعاریف قدرت نزد متکلمان و حکیمان اسلامی»، فصل نامه اندیشه نوین دینی، دوره هشتم، شماره ۲۸.
۱۴. مقدّس، سعید، (۱۳۹۴)، «بررسی تعریف فلسفی قدرت از منظر مکتب میرزای نائینی»، نشریه جستارهای فلسفی، دوره چهاردهم، شماره ۲۷.
۱۵. منابع عربی
۱۶. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، (۱۳۷۱)، الاعتقادات، ترجمه: حسنی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
۱۷. جمعی از نویسندگان، (۱۴۱۵ق)، شرح المصطلحات الکلامیه، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۱۸. حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۶۳) انوار الملکوت، قم، الشریف الرضی، چاپ دوم.
۱۹. _____، (۱۳۷۶)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی، ترجمه: ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، چاپ هشتم.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین، (۱۳۹۲م)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، مطبعه التقدیم العربی.
۲۱. سید مرتضی، (۱۴۱۱ق)، الذخیره فی علم الکلام، قم، موسسه نشر اسلامی.
۲۲. شیرازی، صدر الدین محمد بن ابراهیم، (۱۴۱۹ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، موسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ج ۱.
۲۳. صدر، سید محمد باقر، (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الاصول، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ج ۲.
۲۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۴۱۳ق)، قواعد العقائد، لبنان، دار الغرب، چاپ اول.
۲۵. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸۴)، نهاییه الحکمه، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم، ج ۲.

۲۶. قاضی عبد الجبار، (۱۹۶۲-۱۹۶۵م)، المغنی، قاهره، الدار المصریه، ج ۵.
۲۷. مظفر، محمد رضا، (۱۳۷۷)، دلائل الصدق، ترجمه: محمد سپهری، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ج ۱.
۲۸. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ج ۹.
۲۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار (ط- بیروت)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ج ۹۰.